

منابع دین ترمائنی

ترجمه و حواشی بقلم آقای دکتر علی اصغر حریری

-۴-

در اساطیر اقوام کلدیه و آشور مسطور است که «مردوک» رب الارباب اصلاً پسر «حنا» رب النوع مشهور دیگری بوده است که سابقاً یرزمین میزیسته است و سپس جان خود را تار قوم خود کرده و ب مقام قدس و سماوی رسیده است. دیگر مسطور است که «عین لیل» رب النوع پسر «عان» رب النوع مشهور نیز نظیر همین فداکاری را کرده است. همچنین «تموز» (یا آدونیس Adonis) رب النوع نیز که بقولی فرزند «حنا» و بروایت دیگر از تخمه آسمانی «عان» بوده در هر سال یکبار هنگام اعتدال ربیعی ذبح گشته و بار دیگر زنده می شده است و مایه جان جهانیان و رب النوع گله‌ها بود و در بعض متون مذهبی او را «نمجار» یعنی نجار هم ثبت کرده‌اند. از همین قبیل است داستان «بعل» ایزد فرزند «عان» ایزد که بروایت «برعصوس» کلدانی خویشتن را فدا کرد و از امتزاج خون او با خاک موجودات متعالیه ای پدید آمدند که می توانستند از عالم نور مستتیر گردند.

بتصور ایشان این مهبیان آسمانی نژاد پیش از خلقت آدم هم در حال حیات بوده‌اند چنانکه مسیح نیز بزعم «ساؤل طرسوسی» زمان تأیر جهان و جهانیان مقدم است. همچنین بعض ارباب انواع که از آن جمله مردوک بابل باشد «نای پدر» بوده‌اند و از منابع «علم پدر» بهره ور بودند و او را بر سر را شفا میدادند و درد قوم را درمان میکردند و اسیران را آزادی می بخشیدند و دیوانگان را از شردیوان رها مینمودند و بنا بر داشتن چنین صفاتی است که مردوک رب الارباب موصوف به رحمان و رحیم و جان آفرین شده است. اکنون باید دید که آیا این ارباب انواع مانند مسیح رستخیز هم میکرده‌اند یا نه ؟

میدانیم که در اعصار گذشته که تاریخ آن بدرستی معلوم نیست منجمان بابل که از پیغمبران بشمار میرفتند هر يك از اختران عمده و هر کدام از سیارات سبزه را مظهر یکی از ارباب انواع خویش میدانستند مثلاً شمرای یمانی و آنگاه زهره را به «عشتار» و ماه را به «سینا» نسبت میدادند و از آنجا تیکه اختران و سیارگان در مواقع معینی از زمان ناپدید گردیده و بعد از مدت معلومی مجدداً پدیدار میشدند پس مردم آن اعصار سابقه غیبت آن ستارگان را که مظهر ارباب انواع ایشان بودند بصورت مذهبی تمیر میکردند و این تعبیرها از اعمال منجمان یا پیغمبران آن اقوام بود: مثلاً رب النوع موسوم به تموز که در لنت ساری نام او بمعنی «راست زاد» یعنی (ابن یمین) است یکبار در سال ذبح شده و بدرک اسفل فرو میرفت و پس از حوادث چندی هنگام اعتدال ربیعی از درکات دوزخ بدرجات آسمان ارتقا

می‌یافت و ربه النوع دیگر عشتار نام‌نیز بدنبال او بخصیض درك اسفل نزول مینمود و بعد از حوادث چندی هنگام بهاران اوج گرفته و بمدارج بهشت برین بر می‌آید. بعل مردوك نام رب الارباب نیز که برورده و ربه النوع همان ربه النوع زهره شناخته شد همان سرنوشت تموز را پیدا کرد که رب النوع گله‌ها و رمه‌ها و دروگران و معروف به نمجار یعنی نمجار بوده است. از رسائل دوتن از مشایخ کلیسا: مارهیر و نموس و مارپولنوس نولی پیدا است که در بیت لحم مولد مسیحا غاری وجود داشته است که از قرنها قبل از میلاد معبد تموز بوده است و از اینقرار باید اذعان کرد که افسانه مصلوب شدن مسیح و نزول بدرك اسفل و پس از سه روز رستخیز کردن و آنگاه با آسمان ارتقاء یافتن مسیحا و مادرش مریم در همان بیت لحم از اساطیر شهادت تموز و مادر او زهره عشتار ربه النوع گرفته شده است.

حتی قصه فاجعه رقت انگیز مصیبت مسیح و بازی و استهزاء جلادان با او و گذاشتن تاجی از خار بطمنه و توهین بر سر او نیز از روی مراسم کلدانیان اقتباس شده است که در روز عید قربان ایشان موسوم به «سا کئا» که ظاهراً هنگام تعویل آفتاب بیرج حمل بوده معمول و مجری میشده است.

ای بسا اساطیر او ائلیان که رفته رفته داخل انجیل یعنی سیرت رسمی مسیحا شده است. برای آنکه از آنروزیکه یسوع جان‌نشین تموز فلسطین شد البته خواسته داری آن رب النوع نیز بوراثت بر او تعلق گرفت.



در این باب رأی اصحاب مطالب (۱) و حکمای آثار عتیقه هم با گفتار ما توافق کامل دارد و صحت آنرا تأیید میکنند. چنانکه اسناد محکم و وثیقه‌های صحیحی در دست است که کهنه‌ترین آنها متعلق به هزار سال قبل از میلاد است و در کمال وضوح تأثیر شدید اساطیر بابلیان را در سیر بومیان فلسطین مینمایاند. بهترین معرف این چنین تأثیرات منکشفات «راس‌الشمه» است که نزدیک بندر صور (واقع در شام) است و در آنجا اطلال شهری هست که در هزاران سال قبل در حال عمران بوده و اگرت یا اجرت (بفتح همزه و فتح جیم یا کاف فارسی و و کسر واء) نام داشته است و اطلال «ارحا» واقع در فلسطین و غزه (بکسر غین و فتح واء مشدد) که بندر گاهی است در سرحد مصر و فلسطین و در اطلال همین موضع اخیر است که «سر

۱- در کتب عربی قدیم «مطلب» بمعنی کنجینه‌های نهفته است و در بلدان اسلام اهل مطالب بکسانی اطلاق میشد که در سایه اطلاعات مخصوص در ناحیه «برابی» واقع در صید مصر بر قبرهای غرهبونیان استکشاف نموده و اجساد و ذخائر آنها را بیرون می‌آوردند و می‌فروختند و بتقلید همین مسلمانان است که فرنگیان هم دست بکار حفر تپه‌های فراغه زدند.

بنابراین باید نام «آرکتولوگ» را اهل مطالب گفت و «آرکتولوژی» را علم مطالب و اصطلاح مزخرف باستان‌شناسی را موقوف کرد. در استعمال مطلب بمعنی کنج نهفته شاعری گوید:

هزاران سیم و زردادیم و کس طالب نشد ما را
تو مقامت خدمت میکنی بس «مطلبی» داری.

فلندرس پتری «Sir Flanders Petrie» سه فقره شمیر پیدا کرده است که ساخت روزگار دیگری است (بتقریب دو هزار و شصت سال قبل از میلاد مسیح) و با آسانی میتوان دریافت که تیغه آنها بسبب تیغه های قفقاز عتیق ساخته شده است و حال آنکه از قبضه های آنها شیوه لرستان باستان نمایان است. از روی این استدلال میتوان فتوی داد که فلسطین که چندان تأثیرات اجنبی مانند تمدنهای افریطس عتیق (۱) و قبرس عتیق (از ۱۶۰۰ تا ۷۰۰ سال قبل از میلاد) و تمدن فراغنه از دوره های پس قدیمتر در آن نفوذ داشته است هرگز نمیتواند بتهنایی سوابق مجهول تورات وانجیل را برای ما معین و معلوم نماید.

از حسن تصادف این کیفیت ابدأ مایه یأس و تأسف نیست. مثلاً مغاردها و صلیبهای مقدسی که در اغلب مشاهد متبرکه اروپا مانند بلاد اسکاتلند و سکاندینا و از دوره های عتیق و مجهول تاریخ یعنی مقدم بر ظهور آرسائی مشاهده میشود (۲) و روزگاری مایه شکفت تاریخ نگاران همی بود اینک می بینیم که عین همان مضامین و مصالح مذهبی در افریطس عتیق کشف گردیده است. چنانکه سر ایونس Sir Evens گنبد بارگاه خلفای افریطس را توانسته است با کلیسای موسوم به هیکل ملکائیان (Basilica) تشبیه و تطبیق نماید (۳) در حالیکه ی. چرسیکوسکی (J. Strzygowski) پس از تحقیقات دقیق خویش در

۱- افریطس نام اسلامی قدیم جزیره کاندی است، چنانکه صقلیه نیز نام اسلامی جزیره سیسیل است.
 ۲- ظهور آرسائی در قسمت های شمالی اروپا در اوایل قرون معروف به «فرون وسطی» اتفاق افتاد و قبل از آن تاریخ بود که آن نواحی بردین آفتاب پرستی سکان و اشکانیان بودند و وعده ای هم کبابیش زردشتی بوده اند.

چنانکه مسلمانان اندلس بقوم «نرمان» عنوان «النجوس» میدادند. در مالک سواند و نروژ قدیم مردم آن دیار ملوک کیان بلخ را بیقیمت میدانستند و نامهای ایرانیان و سکان در میان ایشان بسیار متداول بود که از آن جمله است: گودار (Goodard یا Gothard) و هاگون (Haakon یا Hafcn) و روستان (Rostand) که معادل گودرز و اکوان ورستم است و اعیاد ایشان نیز عیناً اعیاد نجوسها بوده است. ولی از روزیکه اشکانیان ارمن از آفتاب پرستی آرسائی گرویدند تبعیت مردم شمال اروپا نیز از ایشان امر طبیعی بود.

صلیب هم علامت درفش کاویان و نقش وزایچه دولت اشکانی بود که شکل بیرق انگلیس کاملاً از آن تقلید شده است و بعد آفتاب پرستان اروپا هم مطلقاً در غارها و سردابها بوده است.

۳- هیچ استبعاد ندارد آنرا در آنکه اروپائیان بدون هیچ دلیل و حجت صحیح متعلق با افریطس عتیق فرض میکنند در واقع از آن مردم سلسمتان باشد که در ابتدای عهد آرسائی از شبه جزیره کریبه یا قرم با گرجیهای کوچکی آمده جزایر بحر ایض را متصرف میشدند. قوم مزبور از سکان مغرب بودند و در آوستا معروف به سرم هستند که بیونانی سرمت یعنی سرمی گویند و کلمه مسلم و سلسمتان از اینجاست. رومیان را با ایشان یاری مقاومت نبود و ایشانرا دزدان دریائی نام میدادند و غالباً از ایشان شکست میخوردند. دین آن اقوام نیز آفتاب پرستی بوده است، چنانکه در جنوب روسیه که مقر اصلی ایشان بود شواهد بسیاری در دست است.

بارۀ معابدی که ترسایان اوایل در سوریه و شامات بنیاد نهاده‌اند اعتقاد پیدا کرده‌است که منشاء رواق کلیسا را باید از آتشکده‌های ایران قدیم دانست. وی پس از مطالعات دقیق متذکر سیر سریع و عمیق دین‌زرتشت در بلادارمنستان و شامات گردیده و سر انجام چنین نتیجه گرفته‌است که معماران زردتشتی بالاتر دید استادان و پیشوایان مسیحی بوده‌اند.



در نتیجه تحقیقات و مطالعات عمیق چنین برمیآید که هیچک از این مناسبات مذهبی از تأثیر قطعی ایران بر کنار نیست. چنانکه در بارۀ سیرت کودکی یسوع نیز مشاهده میشود که داستان مزبور بصورت انجیلی غیر رسمی موجود بوده‌است و مخفی نماید که داستان اخنوخ و داستان عزیز و داستان باروخ که هر سه از انبیاء بنی اسرائیل بشمارند و ملحه ماریوحنس صاحب یکی از اناجیل اربمه و نوشته‌های غیبگویان روم مشهور به «سبیلها Sibyllea» و کلیۀ کتب و ملاحم آخر الزمان که قرنهای متمادی در بنادر بحر ابيض مورد اعتماد و اعتقاد خلق بود همگی اصلاً در ایران پیدا شده‌ و از آنجا بشارت رسیده‌است و کتب ملاحم مزبور که حد وسط میان شعر و غیبگویی است پس از چندین قرن اشتهار در بنادر بحر ابيض کان لم یکن و فراموش گردیده‌است. حال آنکه در خود ممالک ایران که بزعم قدمای آن مبارزۀ بزدان و اهریمن روزی پیروزی اورمزد خواهد انجامید هنوز شایع است. این امر بوضوح نشان میدهد که یهود و نصاری فکر ملاحم را اصلاً از ایرانیان اقتباس نموده‌اند و در نتیجه همینگونه افکار است که قدمای فرنگ هم بتحول هزارجات و تییرات اعتقاد میورزیدند.

تاریخ روابط ترسا - جهودان (۱) یونانی مآب با مردم ایران بسیار مبسوط است.

۱ - کلمۀ «ترسا - جهودان» را بجای Judéo - Chrétiens استعمال میکنیم و در این مورد مقصود از آن کلمه ترسایانی هستند که بدین یهود نیز ایمان دارند و همچنین در موردیکه امری مربوط با این مردم باشد کلمۀ فرنگی فوق‌الذکر استعمال میشود و بمناسبت مقام اصطلاحات: ترسا - جهودان و ترسامنش و ترسایان یهودا را بکار برده‌ایم، چه در آثار ادنست رنان (Ernest Renan) عبارت مزبور غالباً بترسایان ولایت یهودا و فلسطین اطلاق میشود و گویا مقصود پروفیسور او تران هم گاهی همان ترسایان یهودا و فلسطین است و اینان فلا یهودانی بودند که در حقیقت از عهد شکست خوردن سردار رومی کراسوس در سال ۵۳ قبل از میلاد در کرخ حران (Carrhae) از دست شاهزادۀ اشکانی قنور شاه پسر ویروی یا اورود پادشاه همدان ظاهر گشتند و این جهودان بدین صایه درآمد بودند، معروف به سامریه هم بودند زیرا که از ولایت سماریان میآمدند و شعبۀ دیگری از یهود که به فارسیان شهرت داشتند از خوزستان فلسطین رفته بودند و گویند که نفور شاه اشکانی و سردار مشهورش قوی برزیا فلامرزای نفور را با خود بد آنجا بردند (در سال ۵۳ قبل از میلاد).

نفور مخفف ففور است و آن لقبی است که بمعنی پسر آسمان یعنی شاهزاده است و بمعنی امیر اطور چین قدیم هم آمده‌است. چنانکه در زبان ارمنی امپراطور چین را «چین نفور» میگفتند و این تقلیدی بوده‌است از مردم خراسان. لیکن اسم اصلی این نفور شاه گویا بخت نرسی یا بوخت نرسی بوده‌است

و حتی امروزه سندی بدست آمده است که بموجب آن در عهد افلاطون یعنی در سیصد و چهل و هفت سال قبل از میلاد تلامذۀ آن حکیم با زردشتیان ارتباط داشته اند. سند مزبور در ورقه ایست بردی که در اطلال هرکلانم (Herculanum) پیدا شده است و در آن اسامی شاگردان افلاطون بتفصیل ثبت است و پیدا است که یکی از ایشان کلدانی یعنی از تبعۀ ملوک هخامنشی بوده است و این مطلب خود از نوادر روزگار است که تاریخ نگاری بتواند نام کسی را که در آن عهدهای قدیم و قرون خالیه واسطه ممکن مخبرات بین المللی بوده است حتی باسم و رسم پیدا کند. (۱) دیگر بذکر اقتباسات مشایخ و امامان ترسائی و جهودان ترسانمش از

مانده از صفحه ۲۹۲

و معنی آن پرستار ترسا میباشد.

این لفظ در عهد هخامنشی معادل رضوان و آباون بود و باصطلاح قرلر آغاسی معبود عمدۀ هخامنشیان (مشرتی یا اهورمزد) بوده است و معنی آن درست شیر نراست. ولی در عهد اشکانی در سائۀ تعلیمات تنجیمی زرتشت این نام یکی از اختران اطلاق گردیده و معنی فرشته ای داد او که نریوسنک یا نرسای و یانرسی میخواندند و مظهر حسن ووجاهت هم بوده است و در وجاهت بدان مثل میزدند، چنانکه امروز ما بیوسف کنعان مثل میزنیم.

الغرض جهودانی که تورات را نوشته اند بخت نرسی را بجای بخت النصر گرفته اند یا اینکه اشتباه کرده اند. (رجوع شود بطبری و سایر تواریخ) و گاهی نیز او را بخت النصر ثانی نامند. در کتب و میان نام او پاکوروس Pacorius ثبت شده است که تعریف فقور باشد و اغلب فتوحات او در شامات و فلسطین است که جهودان به لبو که و نصر پادشاه حقیرو بیمرضه با بسل پیش هخامنشیان نسبت میدهند و ظاهر آن حضرت یعنی که یکی از مؤبدان زرتشتی است در خدمت او بوده است. ولیکن سربانیان بر عکس جهودان او را پادشاهی مقدس دانسته و گویند که دارالملك ابنور (۱) در شهر ارها که بستانی اورنا خوانند (در کنار فرات) بود و او با عیسی مسیح مکاتبه نمود و بد اظهار خدمت کرد و بدین مسیح گروید و اولاد او را عهد سا بورین اردشیر در ارها (Edessa) سلطنت کردند و با نتخار اوست که بعضی نصاری نام خود را آبکار Abkar و آبکار Abgar و او کاربوس Eugarius میگذارند.

۱- در این باب آقای پرفسور اوتران و سایر علمای قرنک اشتباه عمده ای کرده و متون معمول افلاطونی مذهبان (یعنی نو افلاطونیان Néoplatoniciens) عهد اشکانی را که در حدود سال میلاد مسیح ایجاد شده بود عهد افلاطون معروف که معاصر هخامنشیان بود نسبت میدهند. در عهد هخامنشی «کلدانی» یا بهتر «کشتی» نام قوم کردو نیاس بوده است و این کلمه معنی منجم نیز میداده است. در صورتیکه در عهد اشکانی کلمۀ کلدانی یعنی منجم و مخصوصاً بمعنی پیروان دینی بوده است که بدین زردشت شباهت داشت و آنرا دیاداروس صقلی و دیگران شرح داده اند.

در دین و عقیدۀ ایثان ثواب و عقاب و مبداء و معاد و منازل قمر وجود دارد و سبعة سیاره سرجمع شیاطین هستند و حال آنکه کلدانیان عهد هخامنشیان آتش پرست بوده و بقدم عالم اعتقاد داشتند و سبعة سیاره را خدایان میدانستند و نام «اهورمزد» را بستارۀ مشرتی میدادند و از وجود منازل قمر هیچ آگاهی نداشتند و تنها منطقه البروج را می شناختند و لاسیما اهل علم بودند نه اهل دین و مذهب.

افلاطونی مذهبان و تلامذه بلاواسطه افلاطون کارنداریم که آنرا احدی منکر نیست . البته اینگونه امور مطلب منابع دین ترسائی را بیش از پیش مشکلتز و در عین حال معتبرتر می نماید . علی الخصوص که از پنجاه و شصت سال باینطرف تاریخ اسرار آمیز مناسبات نهانی دین زردشت بادین یهود و بادین ترسا - جهودان تحت مذاقه و تحقیق قرار گرفته و مقالات بیشماری در آن باب تنظیم گردیده است . مثلا از منبع صحیح میدانیم آن «شیطان» که در کتاب طویبای نبی از جمله کتب تورات با اسم «اسمه» (بفتح همزه وسکون سین وضم میم و کسردال وسکون هاء هوز) ذکر شده است چرمان «هشم دیو» مذکور در ژند اوستا نیست که بمعنی خشم دیو است و غرض زردشت از آن شیطان هوی و هوس است . نیز در همان قسمت از تورات نام شهر «رگ» (بفتح راء وکاف فارسی) یاد شده است که مقصود از آن شهرری ، نزدیک طهران کنونی است . همچنین میدانیم که پادشاه هخامنشی کورس (۱) مشهور از جانب اشیاہ نبی که غیبگو و منجم رسمی جهودان است بلقب مسیح (۲) یعنی مدهون پروردگار عالم و مهدی ملقب شده است و نام او را بهمین عنوان در کتاب خود ثبت نموده است . (درجه و مقام مسیح نزدیک جهودان از درجه و مقام دیگر پیغمبران بالاتر بوده است ، بدین معنی که تمام پیغمبران و منجمان آمدن او را خیر میداده اند .)

گذشته از اینها مشاهدات شگفت آور و حیرت انگیز دیگری نیز هست : از آنجمله کلمه فردوس و کلمه جهنم که اصولا هر دو ایرانی است (۳) و ریشه این هر دو لغت که بمعنی بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب باشد ایرانی بوده و در هیچکدام از لغات بنی سام و عبرانیان نیست .

۱- در عهد هخامنشی هنوز قومی بنام کلیمی وجود داشته است و گر نه نویسندگان و سیاحان یونانی از قبیل هرودوتس و اردسطوک تمام اقوام سواحل شرقی بغرایض رادیده و بتفصیل توصیف کرده اند از کلییمان و دین ایشان نیز چند کلمه مینوشتند . یا لاقل فرنگیان که صدسال است در فلسطین حفریات میکنند اتری از آثار قوم و دین یهودی مربوط یهودی پیش از عهد اشکانیان پیدا میکردند . اینکه جهودان نام کورس را در کتب دینی خود داخل کرده اند هرگز دلیل نیست که قوم یهود معاصراو بوده اند . من هم میتوانم در مقالات خود مکرراً نام شاه عباس کبیر بالوئی چهاردهم را به نیکی یاد کنم و این کار شهادت بر این نمیتواند بدهد که من معاصر آن پادشاهان بوده ام .

۲- در خرد اوستا کلمه «Masya و Masya» بدو صورت دیده میشود که یکی بمعنی کیومرث یعنی ذوالقرنین عهد است (آدم) و دیگری بمعنی ماهی است و چنین بنظر میرسد که ترسایان اوائل که ایرانیان آذربایجان و ارمن بودند آن کلمه را بمعنی مسیح گرفته و در عین حال معنی دیگر تصویری آنرا بکار برده اند . توضیح آنکه صورت ماهی کشیده و آنرا بمعنی مسیح تعبیر میکردند و ترسایان اوایل ارمن همیشه برای شناختن یکدیگر صورت ماهی میکشیدند و معنی آن این بوده است که «من زردشتی بمعنی مسیحی هستم» و خود را چنین می شناسانیدند .

۳- یکی پردیس (بفتح پاء فارسی وسکون راء و فتح دال وسکون یاء و سین) بمعنی بوستان ملوکانه و باغ شاه و دیگری گیتیم (بفتح کاف فارسی وسکون یاء و فتح تاء مشاء و فتح نون وسکون میم) که در زنداوستا بمعنی گیتی و عالم سفلی است .